

# درس ها و پیامدهای خیزش های تونس و مصر برای جنبش سبز و دمکراسی در ایران

سه‌شنبه ۱۹ بهمن ۱۳۸۹ - ۸ فوریه ۲۰۱۱  
مهرداد درویش پور

“اراده معطوف به آزادی با شجاعت در چالشگری، امید به تغییر و باور به امکان پذیری آن گره خورده است، حال آن که اراده معطوف به حفظ قدرت مشروعیت خود را از هراس افکنی از پیامدهای تحولات بزرگ بدست می آورد”.

“فراخوان شجاعانه برای برپایی تظاهرات در ۲۵ بهمن که با تمام قدرت باید از ان پشتیبانی کرد نشان گر تلاش برای برآمد دوباره جنبش سبز در ایران است. خیزش های تونس و مصر اعتماد به نفس ایرانیان برای چالش استبداد حاکم را افزایش داده است. با این همه پیشروی دوباره جنبش آزادی خواهی در ایران - که تنها به جنبش سبز نیز محدود نمی گردد - بدون باز اندیشی در باره کمبودهای تا کنونی و الهام یابی از راه کارهای “انقلاب اصلاح گرایانه” و یا “اصلاح طلبی انقلابی” در تونس و مصر ممکن نیست. پرسش این جا است که آیا چهره های شاخص اصلاح طلب همچون آقایان موسوی و کروبی قادر و یا مایل به نقد و عبور از گذشته و تجدید نظر در شعارها و راه کارهای خود هستند و یا مردم و جوانان آزادیخواه به ستوه آمده از استبداد دینی، به اتکای نیروی خود “۶ آوریل” و “روز خشم” دیگری در ایران خواهند آفرید؟”

دکتر مهرداد درویش پور

خیزش های اجتماعی همچون “انقلاب یاس” در تونس، انقلاب مصر ( که برخی به دلیل “بی طرفی” ارتش از آن به عنوان “انقلاب سفید” مصری یاد کرده اند) و اعتراضات در حال گسترش در اردن، یمن، کویت و بحرین چشم اندازهای نوینی را در براندازی دیکتاتورهای فاسد منطقه پیش رو قرار داده است. به لحاظ تاریخی تجربه سه پروژه ناسیونالیسم عربی، سوسیالیسم جهان سومی و پروژه اسلام گرایی نشان داده است هر سه با تکیه بر گفتمان های ضد امپریالیستی در چالش حکومت های الیگارشیک و دیکتاتورهای وابسته به غرب در منطقه توانمند بوده اند. اما هر سه پروژه با گفتمان دمکراسی و حقوق شهروندی بیگانه

بوده و پیامد آن‌ها روی کار آمدن دیکتاتوری‌های نوین بوده است. این پیامدها در غرب این ادعا را تقویت کرده است که در منطقه خاورمیانه و جهان عرب زمینه دمکراسی خواهی بسیار ناچیز است و حفظ حکومت‌هایی از نوع حُسنی مبارک که منافع غرب را تامین و با اسرائیل مدارا میکنند بهتر از دل بستن به تحولات نا روشنی است که پیامد آن میتواند به رشد رادیکالیسم اسلامی بیانجامد. خیزش‌های اخیر در جهان عرب اما این ادعاها را به چالش کشیده و چشم اندازه‌های نوینی را پیش رو قرار داده است. شکل‌گیری جنبش سبز در ایران در الهام بخشیدن به خیزش مردم عرب بی‌تاثیر نبوده است، همان‌گونه که حکومت‌های عرب برای مهار خیزش‌های مردمی از روش‌های جمهوری اسلامی ایران در سرکوب جنبش سبز بهره‌جستند. اما اکنون نوبت ایرانیان است که با الهام گرفتن و درس‌آموزی از خیزش‌های جهان عرب زمینه‌های برآمد موثرتر جنبش دمکراسی خواهی در ایران را فراهم آورند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره میکنیم.

## **1 فراگیری گفتمان دمکراسی و لرزان شدن استبداد در منطقه**

این حقیقتی است که برغم سابقه جنبش‌های اجتماعی گسترده در خاورمیانه از ایران گرفته تا مصر و الجزایر این جنبش‌ها تا کنون کمتر بر پایه گفتمان‌های دمکراتیک شکل گرفته‌اند. انقلاب و کودتاهای الهام گرفته از پروژه‌های ناسیونالیستی، اسلامی و یا مارکسیستی در پاسخ به نیازهای مبارزات ضد استعماری، استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی در منطقه پیروزی‌های چشمگیری داشته و گاه از پیششیبانی توده‌ای برخوردار شدند. اما نه تنها هیچ‌یک از این پروژه‌ها نقشی در گسترش گفتمان‌های دمکراتیک در این جوامع نداشته‌اند، بلکه بیشتر خود سد مهمی بر سر راه گسترش دمکراسی بوده‌اند. هم از این رو در طی دوره‌های طولانی در این کشورها گفتمان دمکراتیک بیشتر به جامعه روشنفکری محدود مانده بود. در حقیقت برآمد جنبش سبز ایران سرآغاز خیزش‌های اجتماعی نوینی در منطقه است که در آن حق رای و دیگر حقوق شهروندی و دمکراسی خواهی نقشی محوری یافته است. هرچند نفوذ آن دسته از اصلاح طلبان دینی که بیشتر خواستار "بازگشت به دوران طلایی خمینی" بودند و فروکش نسبی این جنبش بر اثر سرکوب، مانع از گسترش کلام دمکراتیک و سرایت موج آن به دیگر کشورها گشت. خیزش‌های اخیر مصر و تونس اما بدلیل پیشروی‌های ناگهانی آن، زلزله‌ای در منطقه ایجاد کرده و گفتمان دمکراسی و حقوق شهروندی را به گفتمانی فراگیر در نزد توده‌های عرب بدل ساخته است. بدین ترتیب گفتمان دمکراسی خواهی از دایره روشنفکران خارج شده است و در آینده شاهد اصلاحات دمکراتیک‌گریز

ناپذیری در دیگر کشورهای عرب خواهیم بود. تفاوت عمده جنبش سبز ایران و انقلاب مصر و تونس تنها در توانایی جمهوری اسلامی در مهار خشونت آمیز جنبش سبز و رکود نسبی آن و پیروزی و پیشروی های خیزش های توده ای در تونس و مصر خلاصه نمی شود. یک تفاوت مهم دیگر در آن است که در جنبش سبز ایران حضور پر رنگ چهره های اصلاح طلب آهنگ گفتمان های ساختار شکنانه و سکولار را کند نمود. حال آن که خیزش های دمکراتیک در تونس و مصر به سرعت با خواست های ساختار شکنانه و تغییرات شگرف همراه شد. پاسخ به چرایی این پیامد متفاوت نیازمند درنگی همه جانبه است. حضور قدرتمند جوانان، خصلت خودانگیخته این خیزش ها، نقش اینترنت و وجود شبکه های مجازی در بهم پیوستن و سازماندهی افقی اعتراضات و خصلت پلورالیستی جنبش سبز در ایران با خیزش های مصر و تونس بسیار شبیه یکدیگر بودند. هرچند در تونس نقش اتحادیه های کارگری در سازماندهی اعتصابات سیاسی تعیین کننده بود، حال آن که در ایران هیچ اعتصاب سیاسی از سوی طبقه کارگر در این دوره صورت نگرفت و اصولاً تمایل چندانی برای حمایت از این جنبش از خود نشان نداد. با این همه مهمترین شباهت این رویدادهای ایران و تونس و مصر در گسترش گفتمان دمکراتیک و تمایلی نیرومند به خواست جدایی دین و دولت و یا دستکم کاهش نفوذ آن در دولت است. این جنبش ها به رغم تفاوت های چشمگیر شان با انقلاب های کلاسیک و شباهت های معین آن ها با انقلاب های مخملین در اروپای شرقی و شوروی سابق، پیش از همه نشانگر زایش موج "دمکراسی بومی" در خاور میانه همچون رویکردی سوم در چالش حکومت های استبدادی و پروژه های صدور دمکراسی از راه حمله نظامی اند. "بومی" شدن ارزش های دمکراتیک البته خود محصول فرایند جهانی شدن و فراگیری ارزش های جهان شمولی همچون دمکراسی و حقوق بشر و جدایی دین و دولت و نفی تبعیض است. روندی که دوگرایی بومی یا جهانی را به حاشیه رانده و به جای آن ارزش ها و فرهنگ های بومی/جهانی آفریده است. با این همه از اعماق درون جامعه سر بر کشیدن شعله های دمکراسی خواهی - و همچنین عدالت خواهی - در خیزش های مصر و تونس بسیار محسوس است. در این خیزش ها - برخلاف انقلاب های مخملین اروپای شرقی - کشورهای غربی نه تنها نقشی در دامن زدن به این جنبش ها نداشته اند بلکه روابط بسیار نزدیکی با دیکتاتورهای حاکم بر این کشورها داشته اند. به عبارت دیگر رشد جنبش تحول خواهی از اعماق جامعه و فراگیری روز افزون گفتمان دمکراسی خواهی در منطقه نخستین پیامد این خیزش ها است که هراس و لرزانی حکومت های استبدادی در منطقه را در بر خواهد داشت. شاید پیروزی اوپاما در امریکا نقطه عطف چرخشی در

جهان بود که در پی آن طرفداران "تغییر ممکن و ضروری است" و "ما میتوانیم" در جهان و از جمله در ایران عزم خود را برای تحول در جامعه از طریق انتخابات جزم کردند. برآمد جنبش سبز در ایران نیز نقطه عطفی در منطقه بود که گواه امکان پذیری چالش بنیادگرایی اسلامی با اتکا به جنبش‌های دمکراتیک در جهان اسلامی بود. خیزش‌های پیروزمند تونس و مصر اما بزرگترین نقطه عطف در چالش تمامی دیکتاتورهای منطقه و کابوسی است که خواب را نه تنها بر حکام مرتجع عرب بلکه بر رهبران حکومت ایران نیز آشفته کرده است. برای ایرانیان اما این خیزش‌ها الهام بخش امکان‌پذیری رویکرد به خواست‌های ساختار شکنانه برای دست‌یابی به دمکراسی و عدالت می‌باشد.

## 2 "اصلاحات انقلابی" و "انقلاب اصلاح طلبانه"

دوگرایی انقلاب یا اصلاح‌طلبی دو سده مبنای دو استراتژی اصلی پیکار برای دگرگونی در جهان بوده است که همواره به چالش یکدیگر پرداخته‌اند. در دوران پسا انقلابی حاضر اما تجربه دگرگونی‌های تند و ساختاری در نیکاراگوئه، آفریقای جنوبی، اروپای شرقی و شوروی سابق و نمونه‌های مشابه دیگر به شکل گرفتن راه کار سومی منجر گشت که از آن به عنوان رفولوسیون (اصلاحات انقلابی و یا انقلاب اصلاح طلبانه) یاد می‌شود. خیزش‌های مردم تونس و مصر را می‌توان در این رده دسته‌بندی کرد. این گونه دگرگونی‌ها سریعتر، رادیکالتر و توده‌ای‌تر از آنند که هیچ‌گونه شباهتی با اصلاحات تدریجی از بالا داشته باشند. درعین حال در این گونه دگرگونی‌ها به جای حذف ناگهانی، ریشه‌ای و قهری تمامی ساختارهای گذشته، تغییرات حاصل از خیزش‌های اجتماعی با اهدافی مسالمت‌آمیز و به صورت نسبی رخ میدهند. در واقع به جای هدف انقلاب‌های کلاسیک که ریشه کن کردن کامل گذشته است و یا سازش با ساختار موجود که نقطه آغاز اصلاحات تدریجی است، در رویکرد سوم عناصری از هر دو به چشم می‌خورد. شعارهایی نظیر تغییر قانون اساسی، برچیدن تبعیض، رعایت حقوق بشر و برگزاری انتخابات واقعاً آزاد نمونه‌هایی از رویکرد رفولوسیونیستی برای دگرگونی است. به عبارت دیگر به جای اصلاح یا انقلاب، تحول‌طلبی رادیکال شالوده‌این سنتز نوین است. در استراتژی انقلاب اصلاح طلبانه معمولاً از سازماندهی میلیشیا برای غلبه بر ارتش و نیروهای نظامی حاکم - همچون انقلاب‌های کلاسیک - خبری نیست بلکه هدف بیطرف ساختن ارتش و نیروهای انتظامی و در نهایت همراه نمودن آنان از طریق گسترش مبارزات مسالمت‌آمیز است. یعنی همان پروسه‌ای که در مصر و تونس رخ داد. در خیزش‌های مصر و تونس و دیگر کشورهای عربی خواست برگزاری انتخابات آزاد نقش مهمی در بسیج سیاسی همگانی

داشته است و برکناری نمادهای استبداد ضرورتاً با نابودی کامل و ناگهانی تمامی ساختارهای پیشین و از جمله ارتش و نیروهای انتظامی همراه نبوده و نیست. برای نمونه در مصر و تونس ارتش و بخش‌هایی از قدرت سیاسی حاکم در اعمال فشار به رهبران حکومت برای تن دادن به خواست مردم و یا خودداری از سرکوب گسترده آنان نقش مهمی داشته‌اند. در انقلاب مخملین در اروپای شرقی و شوروی سابق بخشی و در جنبش سبز ایران نیز بخشی از شریکان پیشین قدرت در سازماندهی جنبش‌های اعتراضی نقش داشته‌اند. در ایران حضور اصلاح‌طلبان به عنوان بخشی از شریکان پیشین قدرت سیاسی حاکم به هر دو در محدود ساختن دایره سرکوب‌خونین این جنبش نقش ایفا کرده است.

با این همه می‌بایست مقایسه نتایج جنبش سبز و خیزش مردم مصر و تونس برای اصلاح صلبان و به ویژه برای اپوزیسیون سکولار ایران این درس را به همراه داشته باشد که دریا بند جلوگیری از طرح شعارهای ساختار شکنانه به بهانه نفی خشونت و انقلاب قهری، خود می‌تواند به ناکامی این جنبش‌ها و انزوای آنان منجر شود. پرسش این‌جا است که اگر مردم مصر و تونس به وعده‌های سران حکومتی دل خوش کرده و یا از طرح هر نوع شعار و خواست ساختار شکنانه خودداری میکردند، تا کجا قادر به عقب‌راندن استبداد حاکم می‌شدند؟ روشن است که سقف شعارهای ساختار شکنانه با توازن قدرت رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. مشکل این‌جا است که در جنبش سبز ایران برخی از سران اصلاح طلب با طرح هرنوع خواست‌های ساختار شکنانه مخالفت کردند و کوشیدند خود را حافظ مناسب‌تر نظام نشان دهند. اگر در پیش گرفتن چنین مواضعی و کاهش کف مطالبات حتی با هدف کاهش درجه فشار حکومت و کم هزینه تر ساختن مبارزات قابل توجیه هم باشد، بازهم ذره‌ای از این واقعیت نمی‌کاهد که چنین رویکردی می‌تواند از انگیزه حضور مردم در صحنه بکاهد و دل‌سردی را در میان معترضین ساختار شکن دامن زند. بهرو من از زمره کسانی بودم که از همان آغاز از طرح شعار ساختار شکنانه "جمهوری ایرانی" در تظاهرات جنبش سبز استقبال کردم و تلاش برای حذف آن را مورد نقد قرار دادم. به گمان من یکی از پیامدهای حوادث مصر و تونس تعمیق یافتن شعارها و خواست‌های مردم کشورهای عربی و همچنین مردم ایران خواهد بود.

### 3 کمرنگ شدن نگرانی‌های ضد آرمانی

با روشن شدن نتایج منفی بسیاری از انقلاب‌های کلاسیک قرن بیستم و روی کار آمدن حکومت‌های تمام‌خواه در بسیاری از آن‌ها - که انقلاب سال 57 در ایران آخرین نمونه آن بود- گرایش به انقلاب‌گری در سطح جهانی به تدریج فروکش کرد و گفتمان‌های انقلابی به حاشیه رانده

شدند. به گونه ای که همچون واکنشی در برابر آن "نگرانی های ضد آرمانی" شکل گرفتند که تا مرز رشد محافظه کاری سیاسی پیش رفتند. این نگرانی ها ضد آرمانی و محافظه کاری سیاسی تا آن جا پیش رفته است که بسیاری از بیم پیامدهای ناشناخته و گاه اسفناک خیزش های اجتماعی، به توجیه حفظ نظام های استبدادی برمی آیند. انقلاب نوین عربی بی شک ضربه سنگینی بر این نگرانی های ضد آرمانی وارد ساخته است.

کسانی که به بهانه نگرانی از هرج و مرج ناشی از سقوط حکومت و یا رشد بنیاد گرایی اسلامی به توجیه ادامه حکومت حسنی مبارک ها و بن علی ها پرداختند امروزه به حاشیه رانده شده و شرمسار تاریخ گشته اند. تلاش اسرائیل و محافل محافظه کار در آمریکا و غرب در توجیه حمایت از دیکتاتوری های عربی با ترساندن همگان از بیم رشد بنیادگرایی اسلامی، تنها به بی اعتباری آن ها و بی اعتمادی هر چه بیشتر مردم عرب به کشورهای غربی منجر شده است. واقعیت آن است که بنیادگرایان اسلامی تنها در پرتو حضور دولت های فاسدی همچون مبارک و به عنوان بدیلی در برابر آن زمینه رشد می یابند و نه الزاما همچون پیامدی از برجیده شدن این حکومت ها! به وارونه تنها با تشویق مردم به حضور میلیونی در صحنه سیاست است که می توان هم با بقای حکومت های مستبد و هم با رشد اسلام گرایی سیاسی رویارویی کرد و زمینه برآمد صدای سوم دمکراتیک و سکولار در صحنه سیاست این جوامع را فراهم ساخت.

در ایران که بنیادگرایان اسلامی قدرت را در دست دارند گرایش معینی در طبقه متوسط و حتی در نزد اپوزیسیون محافظه کار ایران نه تنها هرنوع تلاش ساختار شکنانه را رد می کند، بلکه از سیاست اصلاح قانون اساسی به سیاست "تغییر رفتار رهبری" عقب نشسته است. این گرایش نقش مهمی در بازآفرینی استبداد و تولید وحشت از تغییر و به تبع آن در غلطیدن به محافظه کاری سیاسی دارد. اراده معطوف به آزادی - بی آن که لزوما به رمانتیسیم انقلابی منجرشود - با شجاعت در چالشگری، امید به تغییر و باور به امکان پذیری آن گره خورده است. حال آن که اراده معطوف به حفظ قدرت - بی آن که رنج استبداد و ستم شوری برای دگرگونی بیافریند - مشروعیت خود را از هراس افکنی از پیامد دگرگونی های تند و بزرگ بدست می آورد. هم از اینرو است که در صحنه سیاست چنین گرایشاتی را محافظه کارانه خوانده اند. این گرایش اگر هم به نام اپوزیسیون سخن بگوید سیاست اپوزیسیونالی را به پند و اندرز دادن به رهبری و دیگر نمادهای استبداد و راهنمایی و ارشاد شان کاهش میدهد. این اندیشه از وحشت پیامد دگرگونی های ناگهانی و تندی که ممکن است نظام را به خطر اندازد، تمکین به

نهادهای اقتدار را مبنای استراتژی سیاسی خود قرار میدهد و می‌کوشد خود را به آن‌ها نزدیک سازد. وجود این گرایش در دیپلماسی غرب با توجه به مصالح اقتصادی و سیاسی این کشورها عموماً منجر به حمایت ضمنی و یا آشکار از بسیاری از دیکتاتوری‌ها و یا بی‌تفاوتی در برابر جنبش‌های دمکراتیک برای برچیدن آن‌ها شده است. هرچند اتخاذ سیاست "تغییر رفتار رهبری" از سوی برخی محافظان درون قدرت و یا نزدیک به آن برای کنترل اوضاع و حفظ نظام قابل فهم است، اما در پیش گرفتن چنین سیاستی به نام اپوزیسیون سکولار استبداد دینی را تنها باید یک رسوایی سیاسی نامید.

این گرایش پیش از این نیز با یکسان سازی کارکرد اپوزیسیون با مراکز مشاوره نهادهای قدرت در ایران و با مسئول و شریک خواندن قربانیان استبداد در ستمی که بر آن‌ها روا شده است، نشان داده است که سودمندی اش بیشتر در کاهش نفرت همگانی نسبت به سمبل جباریت نهفته است تا راه‌گشایی برای جنبش‌های دمکراتیک برای رهایی از آن. پیش از این ویلهم رایش "در گوش کن آدمک"، مانس اشپربر در "نقد و تحلیل جباریت" و هانا آرنت در "توتالیتاریسم" بر نقش مسئولیت‌های فردی در بازتولید استبداد و توتالیتاریسم انگشت گذاشته و نشان داده‌اند که یکی از بهترین گروه‌هایی که به بازآفرینی جباریت یاری می‌رسانند کسانی هستند که در برخورد به فرودستان و گروه‌های بی‌قدرت در جامعه نگاهی آمرانه و تحقیرآمیز دارند، حال آن‌که در برابر فرادستان و صاحبان قدرت فرهنگ چابلوسی، همدلی، کرنش و مشاطه‌گری را پیشه می‌کنند. این گروه‌ها در دوران توانمندی مستبدان با زبونی خود به برجا ماندن آن‌ها یاری می‌رسانند و مخالفان ساختار شکن استبداد را تحقیر و تخطئه می‌کنند. حال آن‌که در هنگام بزیر کشیده شدن قدرت‌های استبدادی، سراسیمه برای عقب‌نماندن از قافله با جنبش‌های همگانی همراهی کرده و تغییر رنگ می‌دهند. زیرا که می‌بینند صاحبان پیشین قدرت شکست‌خوردگان امروز و بی‌قدرتان دیروز فاتحان فردایند. شوربختی این گرایش در آن است که در زمانی که به ارشاد ولی فقیه در ایران برآمده است که ایستادگی رهبر در برابر خواست مردم او را به نماد سرکوب بدل ساخته و به رویگردانی هر چه گسترده‌تر از وی منجر شده است، شوربختی بدتر اما در نا به هنگامی اتخاذ چنین سیاستی است. درست در زمانی که دیکتاتورها در منطقه به زیر کشیده می‌شوند، در ایران گرایش به ارشاد دیکتاتور به تحرک درآمده است. واکنش گسترده علیه نامه آقای فرخ‌نگهدار به رهبر جمهوری اسلامی نشان از بی‌اعتباری هرچه بیشتر این سیاست در میان اپوزیسیون ایرانی و افکار عمومی دارد.

فرض کنیم در مصر کسی با شعار تغییر رفتار حسنی مبارک در پی تاثیرگذاری بود. پاسخ چنین تلاشی در خیزش اخیر مردم بروشنی داده شده است. شرایط ایران با مصر و دیگر کشورهای عربی یکسان نیست و نابرابری توازن قوا در ایران روش های پراگماتیستی بسیاری را به جنبش آزادیخواهی تحمیل میکند. اما آیا نتیجه منطقی سیاستی که از آن نام برده شد جلوگیری از برپایی خیزشهای مردمی و قرار گرفتن در کنار نیروهای استبداد نیست؟ به گمان من دگرگونیها در کشورهای عربی اعتماد به نفس و میل ایرانیان مخالف استبداد دینی حاکم برای سازماندهی خیزشهای نوین را افزایش داده و محافظه کاری ناشی از نگرانیهای ضد آرمانی را به عقب رانده است. تلاش آقایان موسوی و کروبی برای سازماندهی تظاهرات در 25 بهمن برای همبستگی با مردم مصر و تونس نشانی از ردپای این دگردیسی در فضای سیاسی کشور است.

#### **4 امکان پذیری تغییر با تکیه بر مردم به جای سرسپرده گی به قدرت های بیگانه**

طولانی شدن عمر استبدادهای سیاسی در منطقه و جان سختی کسانی که به سادگی در برابر اراده مردم برای دگرگونی تسلیم نمی شوند، گرایش به تکیه به قدرت های بیگانه برای برچیدن حکومت های استبدادی را به یک وسوسه مزمن بدل ساخته است. در جهان عرب نیز بسیاری از حکومت ها از طریق تکیه به این یا آن قدرت بیگانه موضوعیت یافته اند. تجربه برچیده شدن قدرت طالبان در افغانستان و صدام در عراق از طریق مداخله نظامی آمریکا نیز وسوسه و امید به تغییر در دیگر کشورهای منطقه را از طریق پیمودن راه های مشابه افزایش داد. هرچند پیامدهای اسف بار مداخله نظامی در این دو کشور و ناکامی صدور دمکراسی از طریق حمله نظامی بیش از هر زمان دیگری این پروژه را بی اعتبار ساخت. با این همه در انقلاب های مخملین پشتیبانی جهان غرب نقش مهمی در تحولات دمکراتیک اروپای شرقی و شوروی سابق داشت. امری که میل به تکیه بر نیروهای خارجی را همچنان زنده نگاه داشته است. جنبش سبز ایران نیز که بدون تکیه بر نیروی خارجی شکل گرفت، مورد توجه و استقبال جهانی قرار گرفت. اما فروکش نسبی آن همچنان وسوسه تکیه بر قدرت های خارجی در اذهان کسانی که در خارج از مرزهای ایران کاندید چلبی شدن اند زنده نگاه داشته است. انقلاب تونس و مصر که مورد بی مهری غرب قرار گرفت، در برابر دوراهی تمکین به استبداد و یا تکیه بر نیروهای خارجی، بار دیگر باور به راه سوم یعنی امکان پذیری دگرگونی از طریق خیزش های اجتماعی مردمی و مستقل را تقویت نمود. برآستی چه کسی تا چند هفته پیش باور میکرد که مردم مصر و تونس بتوانند بدون پشتیبانی فعال

آمریکا و غرب حکومت های استبدادی را به زیر کشیده و یا به عقب برانند؟ تجربه تاریخی نشان میدهد تکیه بر نیروهای مستقل، دمکرات و مردمی در هر کشور نه تنها معتبرترین و قابل اعتمادترین بدیل برای برجیدن استبداد و تامین مشروعیت است، بلکه بهترین راه برای حفظ وحدت ملی و یکپارچگی کشور، پرهیز از جنگ داخلی و تامین ثبات است. این بدان معنی نیست که حمایت بین المللی از مبارزات آزادیخواهان در روند تحولات بی تاثیر و یا غیر ضرور است، بلکه سخن بر سر فاصله گیری از روش "چلی سازی" برای هموار ساختن راه دگرگونی و اداره یک کشور است.

## 5 "انقلاب نان" و برآمد گفتمان عدالت طلبی

اگر نظریه های کلاسیک مارکسیستی اغلب با تکیه یک سویه بر نقش شکاف طبقاتی و عوامل اقتصادی نوعی ساده نگری و تقلیل گرایی در بررسی انگیزه ها و پیامدهای تحولات و انقلابات سیاسی را بنمایش می گذاشتند، نظریه های لیبرال اصرار عجیبی در نادیده گرفتن نقش شکاف های طبقاتی و فقر اجتماعی در برآمد جنبش های اجتماعی از خود نشان میدهند. برای نمونه در جنبش سبز ایران نقش دشواری های اقتصادی و وضعیت تهیدستان کمتر مورد توجه قرار گرفت. شاید وحشت از ماندن طبقه متوسط عامل بی توجهی به نقش فقر اقتصادی و موقعیت تهیدستان شده و یا شاید از آنرو که جنبش سبز اساسا جنبشی برای کسب حق رای بود، توجه به خواست دیگر دیگر جنبش ها (زنان، کارگری، اتنیک) را دستکم گرفت. امری که موجب شد گروه های تهیدست و طبقه کارگر آنچنان که باید و شاید در این جنبش حضور نیابند و توان آن محدود گردد. بسیاری از جوانان تحصیل کرده ای که جنبش سبز راه براه انداختند، گروه های فاقد موقعیت شغلی و یا آینده ای روشن بودند که دشواری های اقتصادی نقش مهمی در عصیان آنان داشته است. در مصر و تونس اما رد پای تنگدستی ها و طرح خواست های اقتصادی آن گونه روشن بود که بسیاری از آن به عنوان "انقلاب نان" نام بردند. اتحادیه های کارگری در تونس با طرح خواست های عدالت جویانه و اقتصادی و سازمان دادن اعتصاب سیاسی نقش مهمی در برجیدن بساط بن علی ایفا کردند. در مصر نیز فقر و دشواری اقتصادی یکی از دلایل مهم خیزش مردم بوده است. این که فقر فزاینده در این کشورها ناشی از بحران اقتصادی بین المللی است و یا به ساختار درونی این کشورها و شکاف طبقاتی عمیق این جوامع مرتبط است، امری است که نیازمند بررسی جداگانه آگاهان اقتصادی است. هر چه هست تبدیل جنبش سیاسی کفایه در مصر به جنبش روز خشم و شکل گیری شش آوریل، نشانگر عصیان جوانانی بود که نه تنها از فساد سیاسی، بلکه از نابرابری های

اقتصادی نیز به ستوه آمده و آینده ای برای خود نمی یافتند. در ایران نیز حذف رایانه ها با گسترش فقر، نقش نارضایتی اقتصادی را از آن چه که هست نیز بیشتر گسترش خواهد داد و نقش مهمی در خیزش بعدی مردم ایران خواهد یافت. امری که می بایست از هم امروز مورد توجه قرار گیرد و با طرح گفتمان های عدالت جویانه زمینه جذب هر چه بیشتر تهیدستان و کارگران به جنبش همگانی فراهم گردد.

## 6 برآمد گفتمان سکولار و راهکار انتخابات آزاد

تجربه دراماتیک اسلامی شدن انقلاب ایران و نتایج آن و همچنین پیامد رشد جنبش ها و حکومت های اسلامی در منطقه و خطری که اسلام گرایی سیاسی برای حقوق زنان، دمکراسی و روند صلح و امنیت در پی دارد، نه تنها از جذبه بنیادگرایی اسلامی کاسته است بلکه باعث شده که بسیاری از گروه های اسلامی همچون اخوان المسلمین مصر خود را بیشتر به حزب عدالت و توسعه ترکیه نزدیک بدانند تا آن که مدعی راه و روش اسلام گرایی سیاسی در ایران گردند. به گونه ای که رهبر اخوان المسلمین مصر از اسلامی خواندن انقلاب مصر خودداری کرده و در رد ادعای رهبر جمهوری اسلامی ایران انقلاب مصر را انقلاب مردمی خوانده است. با این همه تجربه انقلاب ایران به نیروهای دمکرات و لائیک و سکولار در منطقه آموخته است به هیچ روی زمینه تکرار حادثه سال 57 ایران را فراهم نیاورند. حضور سازمان یافته زنان در انقلاب یاس تونس نقش مهمی در تاکید بر جدایی دین و دولت داشته و مانع از قدرت گیری گروه های اسلامی شده است. خوشبختانه تا کنون نیروهای دمکرات و سکولار در کشورهای تونس و مصر ضمن همسویی با گروه های اسلامی در براندازی حکومت های دیکتاتور با پافشاری بر جدایی دین و دولت، برگزاری انتخابات آزاد و رعایت حقوق بشر بدور از هرگونه تبعیض مانع از آن شده اند که گروه های اسلامی بتوانند انقلاب مردمی را به نام خود مصادره کنند. هرچند که اسرائیل و ایران تنها کشورهای بودنی بودند که بیمناک از دگرگونی های مصر هر یک کوشیدند نقش اسلام گرایان را در تحولات این کشورها برجسته سازند. این در حالی است که اخوان المسلمین در مصر حتی در آغاز این خیزش را تحریم کرده بود و تنها پس از همگانی شدن جنبش بدان پیوست.

پرسش این جا است اگر مردم در کشورهای دینی که هنوز طعم استبداد دینی را حسی نکرده اند بدرستی بر جدایی دین و دولت تاکید می ورزند، چگونه می توان پذیرفت در جنبش سبز ایران شاهد تلاش و افری باشیم تا این جنبش زبانی سکولار و لائیک نیابد و رنگی مذهبی داشته باشد؟ به گمان من تجربه مصر و تونس اعتماد به نفس نیروهای سکولار و لائیک ایران را در پافشاری بر برچیدن تبعیض و جدایی دین و دولت از

یکدیگر افزایش داده و وزن آن ها را در تحولات آتی برجسته تر خواهد کرد. نیروهای دمکرات و لائیک و سکولار ایران و به ویژه جمهوری خواهان ایران که بیش از همه دگرگونی در کشورهای پادشاهی و شبه جمهوری عربی را بسود خود می یابند می بایست ضمن حمایت همه جانبه از پیکار دمکراتیک مردم در این کشورها با بهره جویی از درس های انقلاب بهمن 1357 ایران به همفکران خود در کشورهای عربی هشدار دهند در برابر اسلام گرایی سیاسی تحت هیچ بهانه ای کوتاه نیامده و اجازه ندهند سرنوشت خیزش های دمکراتیک آنان به شکست انجامد. حوادث تونس و مصر نشان میدهد آن جا که نیروهای سکولار و دمکرات در صحنه حاضرند، اسلام گرایی سیاسی کمتر شانس مانور و اعمال هژمونی بر جنبش های مردمی را می یابد. همان گونه که پیشتر گفتیم راه حل نه در تمکین به دولت های دیکتاتور بلکه در چالش مسالمت آمیز، دمکراتیک و سکولار آن ها با تاکید بر خواست هایی همچون ضرورت تغییر در قانون اساسی، برچیدن تبعیض، جدایی دین و دولت، رعایت حقوق شهروندی و برگزاری انتخابات آزاد است. خواست هایی از این دست می تواند مبنای همراهی ملی در جنبش آزادیخواهی برای گذار مسالمت آمیز به دمکراسی و جمهوری واقعی در ایران نیز گردد.

## 7 همبستگی ملی و کاهش گرایشات ضد عرب

یکی دیگر از پیامدهای خیزش های تونس و مصر همچون پیامد جنبش سبز ایران تقویت روحیه همبستگی ملی در این کشورها است. امری که هراس از فروپاشی شیرازه جامعه، جنگ داخلی و یا جدایی طلبی در پی دگرگونی های تند را کاهش داده است. از سوی دیگر یکی از پیامدهای بین المللی این خیزش ها کاهش روحیه نژاد پرستی علیه اعراب خواهد بود. انقلاب اعراب به اسرائیل فشار خواهد آورد که به خواست و حقوق فلسطینیان توجه بیشتری کند. همچنین از این پس گرایش به تحقیر مردم عرب و خاورمیانه و متهم ساختن آنان به ناتوانی و بی میلی به دمکراسی و علاقه آنها به فئاتیسم اسلامی کاهش خواهد یافت. این روحيات به ناگهان جای خود را به ستودن توانمندی های مردم عرب در دست یابی به دمکراسی سپرده است. در نزد ایرانیان نیز ناسیونالیسم راست افراطی که از جمله با تحقیر اعراب به خود مشروعیت می بخشد، در پی خیزش های دمکراتیک تونس و مصر خود را در موقعیتی دفاعی یافته است. در این میان طرفداران افراطی نظام پیشین بیش از همه از هم سرنوشتی حسنی مبارک با شاه ایران بیمناک و ناخرسندند. آنان احساس میکنند در پی جنبش سبز در ایران و خیزش های مصر و تونس بیش از هر چیز تلاش برای اعاده گذشته موضوعیت خود را از دست داده است. اکنون به جای تحقیر اعراب همبستگی بین المللی با جنبش دمکراسی

خواهی در کشورهای عربی، تحسین خیزش میلیونی در تونس و مصر و میل به درس آموزی از آن‌ها در همه جا و از جمله در میان ایرانیان در حال گسترش است.

## 8 تاثیر خیزش تونس و مصر در برآمد دوباره جنبش سبز ایران

یکی از پیامدهای انقلاب تونس و مصر در ایران افزایش اعتماد به نفس مردم همراه با میل گسترده به بازبینی و بازاندیشی در باره خطاها و کمبودهای جنبش سبز و از جمله چهره‌های شاخص آن است. شعار "تونس تونست، مصر تونست، پس چرا ما نتونیم" که در فیس بوک‌ها بر زبان‌ها جاری است نشانگر نگاه رشک‌انگیز ایرانیان است که با الهام گرفتن از خیزش مردم عرب ناباورانه در پی یافتن پاسخ به چرایی ناتوان ماندن تاکنونی جنبش سبز ایران در برچیدن استبداد حاکم اند؟ حال آن که مردم در مصر و تونس در بزیر کشیدن و یا به عقب راندن استبداد حاکم پیروز شدند. بسیاری در بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو از خود می‌پرسند چه زمانی تندباد انقلاب نوین عربی به ایران خواهد رسید؟ چرا در کشورهای عربی ضعف و پراکنده‌گی اپوزیسیون مانعی در برخاستن مردم در قیام علیه استبداد حاکم ایجاد نکرد؟ در حالی که در ایران حتی برخی از گروه‌های اپوزیسیون نیز مردم را از خیزش علیه استبداد با تولید وحشت از نبود بدیل قدرتمند و پیامدهای ناشناخته آن باز می‌دارند. چرا خیزش در مصر و تونس بسرعت به کشورهای همسایه سرایت کرد و حکومت‌های شان را از بیم پیامدهای مشابه به آغاز اصلاحات واداشت؟ حال آن که در ایران نه تنها جنبش سبز در کل کشور فراگیر نشد بلکه حکومت در برابر خروش میلیونی مردم تهران به کوچک‌ترین عقب‌نشینی نیز وادار نشد. آیا فقدان رهبری در خیزش‌های اخیر در کشورهای عربی در رشد رادیکالیسم در این جنبش‌ها و عدم تمکین به رهبران حکومتی موثر بوده است؟ و یا آن که در ایران محافظه‌کاری برخی از چهره‌های شاخص جنبش سبز که دائماً بر وفاداری خود به نظام تاکید میکنند، در فروکش این جنبش نقش داشته است؟

اگر این ادعا نیز درست باشد نمی‌توان نادیده گرفت که در ایران رژیم برآمده از انقلاب در مقایسه با حکومت‌های عربی از پایه اجتماعی بیشتری برخوردار است و بدلیل خصلت ایدئولوژیک و اعتقادی نیروهای انتظامی آن همچون سپاه و بسیج، از قدرت سرکوب بیشتر خیزش‌های مردمی برخوردار است. امری که برچیدن استبداد و "بیطرف" ساختن نیروهای انتظامی را در ایران دشوارتر می‌کند. همچنین در رابطه با حکومت ایران فشار جوامع غربی به اندازه کشورهای عربی کارایی ندارد. حال آنکه در مصر و تونس بی‌طرفی ارتش و نیروهای انتظامی و

فشار غرب به حکومت های وابسته به آن در سقوط بن علی در تونس و عقب راندن حکومت مصر - همچون در زمان شاه در انقلاب سال 57 - نقش مهمی داشته است.

با این همه بسیاری از خود می پرسند آیا فراخوان شجاعانه موسوی و کروبی برای تظاهرات در حمایت از تونس و مصر در 25 بهمن نشان گر درس آموزی از این خیزش ها و تلاشی دوباره برای جان تازه بخشیدن به جنبش سبز ایران است. از این فراخوان برای برگزاری تظاهرات در ایران باید با تمام قدرت حمایت نمود. خیزش های تونس و مصر بی تردید اعتماد به نفس ایرانیان برای چالش استبداد حاکم را افزایش داده است. با این همه پیشروی جنبش آزادی خواهی در ایران- که تنها به جنبش سبز نیز محدود نیست- بدون باز اندیشی در باره کمبودهای تا کنونی و الهام یابی از راه کارهای "انقلاب اصلاح گرایانه" و یا "اصلاح طلبی انقلابی" در تونس و مصر ممکن نیست. پرسش این جا است که آیا چهره های شاخص اصلاح طلب همچون آقایان موسوی و کروبی قادر و یا مایل به نقد و عبور از گذشته و تجدید نظر در شعارها و راه کارهای خود هستند و یا مردم و جوانان آزادیخواه به ستوه آمده از استبداد دینی با اتکا به نیروی خود "6 آوریل" و "روز خشم" دیگری در ایران خواهند آفرید؟ از منظر مصالح ملی فاصله گیری آنان از سیاست های گذشته و همراهی با خواست های مردم به سود جنبش دمکراسی و آزادیخواهی در ایران است.